

بود. در دهه اول انقلاب، همراه با فضای حماسی مذهبی جبهه های جنگ، در ادبیات هم روحیه عرفان و حماسه غلبه پیدا می کند و حضور در رزم سلوک الی الله تلقی می شود. در چنین محیطی است که خدا به داستان فارسی بازمی گردد. اما پس از پایان جنگ، که با سکنه ای مهیب در آرمان ها و باورهای مؤمنان انقلابی همراه می شود که ناشی از پذیرش قطعنامه و درگذشت امام خمینی و مواجهه با واقعیت روزمره زندگی شهری و دولت توسعه است. فریاد اعتراض و شکایت به شکل های مختلف در ادبیات بروز می کند. مخاطب این فریادها گاه مردم عادی اند و گاه مسئولان کشوری و گاهی نیز خدا! نشانه های خفیف و پنهانی از این اعتراض الهیاتی را در بعضی آثار محسن مخملباف (آثار نیمه دهه شصت او)، سید مهدی شجاعی، محمدرضا بایرامی، مجید قیصری و رضا امیرخانی می بینیم. اما این اعتراض به مفاهیم الهیاتی گویی در ذهن نویسنده مسلمان انقلابی به نحوی سرکوب یا پنهان می شود یا به شبهه ای اعتقادی تقلیل می یابد که نویسنده در جایی دیگر باید آن را پاسخ دهد. مثلاً در رمان مشهور و تبلیغ شده شطرنج پاماشین قیامت نوشته حبیب احمدزاده، شخصیت «مهندس» که پیرمردی نیمه دیوانه و ساکن در برج مخروبه ای در آبادان است راوی نوجوان داستان را مجبور می کند که صحبت هایش را بشنود و پاسخش را بدهد. او خدا را اولین کسی می داند که «سیاست بازی را در جهان مرسوم کرده» و «باعث بانی» اخراج آدم از بهشت و بدبختی نسل آدم است و به همین سبب هم سعی دارد به شیوه ای دم دستگاه تقدیر و قیامت خدا را به هم بزند؛ اما در صفحات پایانی رمان، قاسم، فرمانده جوان و مؤمن گردان راوی، به او توضیح می دهد که «پسر، این ها همه ش تمثیله، نه خدا در گوش صحبت می کنه، نه هیچ چیز دیگه، تنها اسم اعظمی که خدا به ما داده اینه که از اراده خودش وام بگیریم، درست عین زمین که از نور خورشید وام می گیره... این طوری است که آدم ها جانشین خدا در این جهان هستی می شن. ولی جای این کارها ما آدم ها برای تنبلی هامون فلسفه می تراشیم، جبر مطلق، مهرة سیاه...» گویی نویسنده شرعاً و اخلاقاً خودش را موظف می داند که اگر اعتراضی به نظام

**داستان نویسنده
معاصر ایرانی،
حداقل در عرصه
هنری، دچار
رابطه ای صفرویکی
با خداست؛ یا به او
عمیقاً ایمان دارد و
نهایتاً به انواعی از
دین ورزی انتقاد دارد
و اگر دچار تردید
و شک و شبهه ای
نیز می شود سریعاً
به وادی امن ایمان
بازمی گردد، یا
اساساً نسبتی با
خدا و امر الهی
ندارد و آن را انکار یا
طرد می کند.**

الهی در داستان مطرح شده، حتماً تا پایان داستان باید «رفع شبهه» نیز بیان شود. در پیشانی این یادداشت نیز عبارتی از رمان پرفروش روی ماه خداوند را بیوس نوشته مصطفی مستور درج شده بود که یکی از دیالوگ های شخصیت اصلی داستان است. این شخصیت، که در سراسر داستان با مسئله بود و نبود خدا و نسبت انسان با خدا و هستی درگیر است، در پایان داستان پس از مشاهده و تجربه رویدادهایی به خدا باور پیدا می کند و روی ماه خداوند را می بوسد؛ باز گویی نویسنده این عصر موظف است تردید الهیاتی اش را بی پاسخ نگذارد و دست مخاطب را در دست گرم ایمان و یقین بگذارد، مبادا که نقطه شک آغاز راه کفر شود.

با مرور این سرگذشت داستان فارسی در قبال امر الهیاتی عیان می شود که داستان نویسنده معاصر ایرانی، حداقل در عرصه هنری، دچار رابطه ای صفرویکی با خداست؛ یا به او عمیقاً ایمان دارد و نهایتاً به انواعی از دین ورزی انتقاد دارد و اگر دچار تردید و شک و شبهه ای نیز می شود سریعاً به وادی امن ایمان بازمی گردد، یا اساساً نسبتی با خدا و امر الهی ندارد و آن را انکار یا طرد می کند. در این میان، گویی انسانی که هم عمیقاً متعلق به امروز است و هم خدا پریش مسئله است یافته نمی شود و از همین رو نسبتی اصیل و وجدانی میان نویسنده ایرانی و خداوند نیز هرگز در میان نیست. امر الهی برای نویسنده ایرانی پرسش برانگیز و حساس نیست؛ دغدغه اش نیست، او را به تنگنا نمی اندازد. یا مؤمن است و پاسخ هر شبهه ای برایش واضح می شود، یا کافر است و کاری به کار خدا ندارد. البته نقش متغیرهای سیاسی و اجتماعی و نگاه دستگاه های فرهنگی را که عموماً با سکوت درباره خدا هم دل تراست تا پرسش از خدا، در غریبگی نویسنده ایرانی با مسائلی از این دست، نمی توان نادیده گرفت. به قول جناب مالک، «الایمان به واجب و السؤال عنه بدعه». نبود بدعت بهتر از نبود تفکر و تردید است. همین است که انگار انسان معاصر ایرانی در هول و ولای محتسبان مسجد نشین و مفتش های کافه نشین ترجیح می دهد، به جای وسط بازی، حساب کار خودش را فقط در نقطه ایمان یا نقطه کفر مشخص کند و کاری به راه و مسیر سؤال و گمان نداشته باشد. ▶

پی نوشت

۱. مستور، مصطفی (۱۳۸۴)، روی ماه خداوند را بیوس. تهران: مرکز، ص ۲۴.
۲. متن کامل آن (که شامل هر دو بخش این منظومه است) با ترجمه خوب محمود حدادی در سال ۱۳۹۹ در نشر نیلوفر منتشر شده است.
۳. با ترجمه حسین قدسی در سال ۱۴۰۱ در نشر نی منتشر شد.
۴. چندین ترجمه به فارسی دارد که از آن میان ترجمه کاظم فیروزمند در نشر مرکز (۱۳۸۹) مشهورتر است.